

# تاریخ تجارت برده از آفریقا به اروپا از دهه های ۱۴۴۱ تا ۱۹۵۰ تجارت برده و نژادپرستی بعنوان خاستگاه سرمایه داری

نویسنده: ماریو سوزا

مترجم: پیام پرتوی

## شیطان مرد و شیطان زن در آمارانته

زمانیکه تصور میکنیم که همه چیز را دیده ایم، چیز جدیدی ظاهر میشود. صحت این ادعا چندین سال بعد در آمارانته، شهری کوچک و زیبا در شمال پرتغال، با فاصله کمی از پورتو، به من ثابت شد. ما به آنجا توسط یک کتاب راهنمای توریستی که یک جفت مجسمه شیطان را در موزه شهر، صعومه سابق S Gonçalo، در مجاورت کلیسایی با همان نام، توصیف مینمود، جلب شدیم. بخصوص، این واقعیت که «شیطان زنی» وجود داشت، بنظر هیجان انگیز میآمد. ما فکر کردیم که تا بحال یک شیطان زن ندیده بودیم، اینبار پرتغالیها قصد سوار کردن چه کلکی را دارند؟

بنا بر ادعای کتاب راهنمای توریستی مجسمه ها در دهه ۱۷۰۰ ساخته، و شیطان زن و مرد در میان فرشته ها و قدیسان، مطمئنا بمنظور نشان دادن تضاد میان خوب و بد و تقویت باورهای مومنان، جای داده شده بودند. اما دقیقا اینچنین نشد، بلکه با گذشت زمان این شکلها محبوب خاص و عام شدند. مسئله چنان جدی شد که ۲۴ اوت هر سال به روز مقدس مبدل شد، روزی برای جشن پایکوبی بخاطر شیاطین. در آنروز هیچکس در شهر کار نمیکرد، و بمنظور دادن قربانی ... به شیاطین بسیاری به کلیسا میرفتند! مردم شیاطین را با پارچه ها و گلها میاراستند و به آنان غذا و پول میدادند.

۱۸۷۰ اسقف محله به این کار پایان داد. او بخاطر محبوبیت شیاطین نگران بود و به این بهانه که شیطان مرد آلت تناسلی بزرگی داشت به سوزاندن مجسمه فرمان داد، چنین چیزی را نمیتوان در کلیسا، در میان قدیسن و فرشتگان داشت! در چنین وضعیتی پیدا کردن «فردی علاقمند به آتش افروزی عمدی» از میان مردم شهر چندان آسان نبود. مسئولان انجام ماموریت به بریدن ویژگی شیطان مرد تصمیم گرفتند و پس از آن مجسمه ها بسرعت به کلیسا عودت داده شدند.



اما کشیشان به خلاصی از شر آنان تمایل داشتند و چند سال بعد به انگلیس فروخته شدند. آنها نباید این کار را میکردند. کشیشان در واقع بدلیل فشار افکار عمومی به خرید دوباره آنان ناگزیر گشتند. با آگاهی بر چنین پیشینه ای، چاره ای جز رفتن نبود، جهت دیدن شیاطین سر ماشین را بسمت آمارانته کج کردیم.

ما اما با دیدن شیاطین شوکه شدیم! مجسمه ها، ساخته شده از چوب سیاه، تقریباً یک متر ارتفاع، یک جفت آفریقایی سیاه پوست را، با شاخ و پای پرنده که مشخصه شیاطین در کلیسای کاتولیک پرتغال است، به تصویر میکشیدند. در کتاب راهنمای توریستی اینکه مجسمه های شیاطین سیاهان آفریقا را به تصویر میکشیدند ذکر نشده بود!



ظاهر مجسمه ها ارزش فکر کردن را دارد. مجسمه های آفریقایی بجز نشان ویژه شیاطین بخاطر انتشار شادی، در تضاد با مجسمه های قدیسین که همواره رنج و جدیت را نشان میدهند، با لبخندی بزرگ بر روی لبها، متمایز میشوند. علاوه بر این همانطور که گفته شد مردان آفریقایی آلهای تناسلی بسیار بزرگی داشتند.

تمام اینها به افسانه های نژادپرستانه ای که تجار اشراف برده در مورد آفریقاییان سیاه پوست منتشر مینمودند اشاره دارند. شادی به افسانه کودکی آنان و عقب افتادگی مادرزادی و دستگاه تناسلی به افسانه تمایلات پایان ناپذیر جنسی، تنها چیزی که بخاطر آن زندگی میکردند، تاکید دارند. شیاطین زن و مرد در آمارانته کلیسای کاتولیک را بعنوان یکی از مبلغان نژادپرستی بروشنی نشان میدهند.

اما تاریخ شیاطین نشان دهنده این نیز هست که برای طبقه اشراف ناگزیر نمودن مردم بقبول تبلیغات نژادپرستانه همواره آسان نبوده است اگر چه کشیشان و اساقفه تلاش فراوانی را در جهت تحقق آن بکار گرفتند. در آمارانته در واقع بر عکس شد!

## نژادپرستی «علمی» استادان

به اندازه کافی در مورد روحانیت نژاد پرست صحبت کردیم. اکنون به ما اجازه بدهید که نگاهی هم به دانشمندان، استادان و مسافران انداخته و ببینیم که در مورد آفریقا و آفریقاییان چه چیزی برای عرضه دارند.

یک روش خوب برای کسب اطلاعات در مورد اینکه در خلال دهه های ۱۶۰۰ و ۱۷۰۰ چه تصویری در مورد آفریقا منتشر میشد مطالعه نقشه های آنزمانه مربوط به قاره است. اروپاییان چیزی در مورد مسائل آفریقا نمیدانستند بدلیل اینکه در اواسط دهه ۱۸۰۰ هیچ اروپایی در آنجا زندگی نمیکرد. بجز نوار ساحلی باید نقشه ها کاملا خالی بنظر بیایند. اما اینچنین نبود. به تخیلات دانشمندان اجازه داده شد که آزادانه جاری و بصورتی تصادفی رودخانه ها و رشته کوهها، جنگلهای عمیق و دشتهای همگی آمیخته با هیولاهایی از انواع مختلف، جانوران شبیه به فیل، مخلوقات خطرناک در جهان غیر متمدن و شرور، پر شوند.

در این دوران کتب و متونی نیز در این زمینه منتشر شدند. یکی از اولین کتب منتشر شده در مورد آفریقا، که برای گفتگوهای عملی و برای شکل دادن به درک ما در مورد قاره تعیین کننده شد، کتاب دانیل دفو «کاپیتان سینگلتون»، ۱۷۲۰، بود. کتاب که یک رمان است چگونگی رفتن گروهی از کشتی شکسته گان را تشریح مینماید که از میان تمام قاره تا ساحل غربی به ماداگاسکار رفتند. گروه با حوادث وحشتناکی دست و پنجه نرم کردند که هر صفحه از کتاب با صفحه قبلی در مورد دهشتناکترین جنایات که قوم بیشعور بر عهده گرفت مسابقه میدهند. آنها توسط زبان تفنگهای فیتله ای، «تنها چیزی که این بومیان وحشی به آن احترام میگذارند» نجات داده شدند.

از اینجا و از روایتهای مشابه آن یکی از بزرگترین اسطوره ها در تبلیغ برای برده داری زاده شد. تاجران برده اعلام نمودند که اروپاییان در واقع بمردم سیاه، هنگامیکه بعنوان برده فروخته و در نهایت از بربریت آفریقایی نقل مکان نمود، خدمتی کردند.

همان مورد با برخی تفاوتها در تعدادی از کتب دیگر و بروشورها که در میان طبقه تحصیلکرده در مدارس و دانشگاهها به گردش در آمدند مطرح شدند. بروشوری منتشر شده در لیورپول، ۱۷۹۲، که میگوید «آفریقاییان شهوت پرستترین مخلوقات انسانی هستند و بهمین دلیل بعید نیست که فریاد و فغانشان، هنگامیکه از زنانشان جدایشان میکنند، وابسته به این باشد که آنها در کشوری که به آن حمل میشوند به امکان خشنود نمودن امیال جنسیشان دست پیدا نمیکند».

تصمیم گرفته شد که مردم اروپا مردم آفریقا را، که برای همیشه از خانواده شان دزدیده شدند، اینچنین درک کنند. تقریباً صد سال بعد، ۱۸۹۶، وضعیت بهتر نبود. برعکس لحن و صدای «علمی» بدون مانع رشد کرد. پروفیسور کین برای مثال نوشت که «حقارت روانی آفریقاییان، که تقریباً از خواص فیزیکی آنها مشخصتر است، دلایل فیزیولوژیکی دارد». توجه کنید که چنین نظریاتی، بعنوان حقایقی مطلقاً ثابت شده، نسلهایی از اروپاییان را آموزش داد.

سجده روشنفکران اروپایی در مقابل طبقه اشراف تا آنجایی پیش رفت که برخی دانش و تجربیات خود را بمنظور مناسب نمودن آنها با الگوی کلی نژاد پرستانه انکار نمودند. بخاطر سپردن قطعه زیر که توسط کنسول انگلیس، سر هنری جانستون، در مورد پادشاهی کنگو نوشته شد با ارزش است:

«نفوذ پرتقالیها با خود تغییرات شگفت انگیزی را در مناطق ساحلی غرب آفریقا و در بخش جنوبی حوضه کنگو بهمراه آورد، تغییراتی که از طریق آن پادشاهی کنگو ظاهر شد، که معاملات تجاری را ایجاد و رونق بخشید و تاثیر آن احتمالاً و در مجموع بر روی انسانیت، در مقایسه با هرج و مرج آدمخواران وحشی، کمتر وحشتناک و غم انگیز بود.»

حتی یک گرم حقیقت در این ادعای جانستون وجود ندارد. پادشاهی کنگو مدتها قبل از ورود پرتقالیها بوجود آمده بود و جامعه ای با ثبات و ثروتمند بود. پرتقالیها کنگو و بقیه مناطق ساحلی را به اردوگاه مرگ بردگی مبدل نمودند. فقر و بدبختی انسانی که برای بیش صدها سال برجای مانده است. اما سر هنری جانستون خود را با اعلامیه «علمی» فوق الذکر خشنود نمود، او در ادامه نوشت:

«چیزی که به بدبختی بزرگ انسانی در آفریقا مربوط میشود احتمالاً این نبود که تجارت برده میان این قاره و آمریکا به شیوه ای افزایش یافت، چرا که وقتی این تجارت آغاز و فروش یک مخلوق انسانی به صرفه بود، تاجران برده تعداد زیادی زن و مرد و کودک را خریدند، که در غیر اینصورت از بلهوسی محض و یا برای اینکه کسی مایل به دیدن جاری شدن خون بود، یا در یک مهمانی بزرگ به ارائه یک غذای لذیذی تمایل داشت، میزدند.»

بعبارت دیگر سر جانستون تجارت برده را بعنوان راهی برای اروپاییان که با آدمخواری مبارزه نمایند تبلیغ مینمود، تجارت برده بعنوان راهی برای آفریقاییان که خود را از خورده شدن توسط دیگر آفریقاییان نجات دهند! کتب سر جانستون در مدارس و دانشگاهها بعنوان مهمترین آثار مورد بحث قرار میگرفتند. اظهارات جانستون و رفقای وی تا چه میزان به تغذیه، قدرت و گسترش نژادپرستی یاری رسانده است؟ و بنابراین سوالی اجتناب ناپذیر. جانستون و همپالگیهایش برای تحریف تاریخ چه مبلغی دریافت نمودند؟

مثالی دیگر در مورد یک نظریه بشدت بی ارزش دیگر از جانب یک روشنفکر دیگر، همراه با نقل قولی از کتاب راهنمای اصولی انگلیسی در تاریخ شرق آفریقا. کتاب در اواخر سال ۱۹۲۸ توسط کپلند، یک دانشمند در این زمینه نوشته شد. او نوشت:

«یک فصل جدید در تاریخ آفریقا با دیوید لیوینگستون آغاز میشود. میتوان گفت که آفریقا تا آن زمان تاریخی نداشت. بخش بزرگی از آفریقاییان طی قرنهای متمادی در بربریت غرق بودند. اینچنین بنظر میاید که این تقریبا قانونی طبیعی بوده است، آن بدون پیشرفت بعقب یا جلو راکد مانده، و قلب آفریقا تقریبا از طپش افتاده بود.» تصور کنید، که تاریخ آفریقا با ورود اروپاییان آغاز میشد!

اینچنین تفکری، که در اواخر ۱۹۲۹ «علمی» و معتبر بود، تنها میتواند از نگرشی نژادپرستانه سرچشمه گرفته باشد که تحقیقات علمی را کاملا تحت الشعاع و نادیده میگیرد. انکار تاریخ آفریقا یکی از بزرگترین جنایات است که طبقه اشراف اروپا مرتکب آن شده اند. هدف مبدل نمودن آفریقاییان به مخلوقاتی در پایینترین درجه ارزش انسانی و بدین ترتیب قابل قبول جلوه دادن تجارت برده جاری در کلنیالیسم دهه ۱۹۰۰ بود.

تبلیغات نژاد پرستانه سرمایه داری و امپریالیستی با جامعه مدرنی که ما در آن زندگی میکنیم پایان نمییپذیرد. طبقه حاکم فعلی به دفاع از آن جنایاتی که سرمایه داری بر علیه انسانیت انجام داده است ادامه خواهد داد و استدلال قدیمی را، که هزاران بار خلاف آن به اثبات رسیده اند، دوباره تکرار خواهد نمود.

جیمز آ. ویلیامسون نویسنده ایست متعلق به دهه ۱۹۰۰ که خود را بخاطر مجموعه ای از آثار (بیش از ده کتاب) در مورد روزهای طلایی امپریالیسم انگلیس متمایز نموده است. او از جمله در مورد تاجر برده ی دهه ۱۵۰۰ سر جان هاوکینز، که مرد سیاه به زنجیر کشیده شده ای را بعنوان نمادی بر روی سپر خود انتخاب نمود، دو کتاب نوشته است. ویلیامسون یکی از ستایش کننده گان هاوکینز است و میخواهد مشارکت قهرمان خود را در تجارت برده تشریح نماید. او در سال ۱۹۴۹ در کتاب خود «Hawkins of Plymouth» «هاوکینز از پلیموت» در مورد هاوکینز و زمان وی مینویسد.

« در تجارت برده کسی ایرادی نمیدید. جان هاوکینز که مراقب شهرت خود بود، از اینکار خجالت نمیکشید، در غیر اینصورت سپری را با مردی در زنجیر بر روی آن انتخاب نمینمود. وی ستمگران خونین و هوسباز را که سیاهان تحت آن زندگی میکردند دیده بود، او میدانست که بخشی از سیاهان بمنظور فرار خود را داوطلبانه به تاجران برده تسلیم نموده بودند، و او همچنین میدانست که ارزش بالای آن سیاهان در کشورهای غربی میتوانست تضمینی باشد بر اینکه آن مخلوقات بینوا بعنوان معقول درک شوند و به مهربانی مورد رفتار صاحبان خود قرار گیرند».

چه آش شله قلمکاری از تحریفات تاریخی! در تشریح ویلیامسون از وضعیت آفریقا در سالهای ۱۵۰۰ ذره ای حقیقت وجود ندارد. اما با اینحال نوآوریهای ارتجاعی ویلیامسون به گسترش خود در میان نسلهای جدید ادامه میدهد، این را سرمایه داران ضمانت مینمایند. کتاب در مورد قهرمان هاوکینز، در چاپ جدیدی در اواخر ۱۹۶۹ منتشر شد و به یک اثر با ارزش نسبت داده میشود، یکی وسیله آموزشی سرمایه داری، مانند دائرة المعارف بریتانیکا.

این دائرة المعارف بریتانیکا نیز موردیست ناخوشایند از حافظه از دست رفته. در مثالها از ۱۹۱۰ میتوان خواند که تاجر برده، هاوکینز، بعنوان سلاح، سپری را با مردی سیاه در زنجیر بر روی آن انتخاب کرده بود ( **he was granted a coat of arms with a demi-Moor or negro chained, as his crest** ). این اطلاعات در نسخه های اخیر بریتانیکا (۱۹۹۵) ناپدید شده اند. در دوران آزاد فعلی حقایق در مورد قهرمانان طبقه سرمایه داری بوضوح ناراحت کننده هستند، چیزی که باید فراموش شود، به این تظاهر کنیم که باران میاید.

## پرتقال پادشاه خود را بدینگونه از دست داد

در پرائتزی کوتاه باید عباراتی در مورد پیشینه ناپدید شدن ناگهانی خانواده سلطنتی پرتقال، ۱۵۸۰، گفته شود. تاریخ ساده است. ۱۵۵۷ تاج پادشاهی توسط سباستیانو-۵ سه ساله به ارت برده شد. آن پسر کوچک در یک محیط بسیار سخت مذهبی توسط کشیشان یسوعی، تحت رهبری پدر بزرگ برادرش کاردینال د. هنریک، اسقف اعظم لیسبون و بالاترین رئیس تفتیش عقاید، تربیت شد.

پادشاه سباستیانو یک متعصب مذهبی شد. او از این نظریه که ازدواج کند و کشور را به یک وارث بدهد متنفر بود. عفاف خلوص بود. هدف با تربیت یسوعی آماده نمودن وی برای آغاز یک جنگ صلیبی بر علیه کفار در آفریقای شمالی، و سلاح در دست به ارمغان آوردن پیروزی در جنگ بزرگ برای مسیحیت بود.

هنگامیکه پسرک ۱۴ ساله شد تاج را بر سر گذارد و آن رویا باید به واقعیت مبدل میشد. تمام دوران حکومت وی با فعالیتهای مذهبی و تمام اوقاتش صرف آماده نمودن جنگ صلیبی سرنوشت ساز بر علیه کفار در مراکش، مشخص شد. ۱۵۷۸ شرایط آماده بود. پادشاه سباستیانو جهت گرفتن جایی در جنگ صلیبی جدید از تمام شوالیه ها و صاحب منصبان دعوت بعمل آورد. شمشیرها جلا داده و قایقها تدارک دیده شدند.

پادشاه خود را در جنگ از پیش پیروز میدید، جنگی همراه با ثروت‌های بیشمار که صلیبیون با خود آنچه را که خداوند و کشیشان یسوعی وعده داده بود به خانه می‌آوردند. بدین ترتیب صاحب منصبان بمعنای واقعی به پشتیبانی برخاستند، معشوقه‌ها و نوکران خود را بهمراه بردند و بالوکس‌ترین و بهترین قاشق و چنگالها برای انجام این پیاده روی زیبا، هنگامیکه مسیحیان پرتغالی/منتخب خدا میخواستند کشور کفار را به تصرف خود درآورند، براه افتادند. هنگام حمل چمدانهای صاحب منصبان به قایقها بیش از هزار واگن به خدمت گرفته شدند. شمار نوکران، مستخدمین آشپزخانه، برده گان و فواحش بالغ بر ۱۳ هزار شد. این را با ارتشی ۱۷۰۰۰ هزار نفره مقایسه کنید!

از سوی دیگر چیزی بغیر از یک پیاده روی ساده در انتظار بود. در آنجا مولا عبدالملک معروف سمت فرماندهی را بعهده داشت. ارتش عرب به خوبی تدارک دیده شده بود و تفرجگاه پرتغالی پایانی غم انگیز بخود گرفت. در القصر الکبیر (قصر الکبیر)، ارتش پرتغال کاملاً نابود شد. در طول چند ساعت نیمی از، تقریباً ۷۰۰۰ نفر، ارتش سلاخی و کمتر از ۱۰۰ نفر موفق به فرار شدند.

پس از آن تخریب و غارت چنان عظیم بود که یافتن جسد پادشاه سباستیانو روزها بطول انجامید! شمار اندکی موفق به خرید آزادی خود و بازگشت به پرتغال شدند، تقریباً فقط نجیب زاده گان. اغلب آنان به بردگی کشیده شدند. بنیادگرایی مذهبی شرایط دشواری را برای مردم پرتغال سبب گشته بود، آنها برای اسیرانی که توسط پادشاهان پرتغال مورد بهره برداری قرار میگرفتند به پرداخت مبالغ هنگفتی ناگزیر بودند.

## «سفیدها فقط جنگ و بدبختی را به ما داده اند»

در خلال اولین سال دهه ۱۸۰۰ رشد شدید افکار عمومی و جنبشهای سازمان داده شده بر علیه تجارت برده و بردگی آغاز و در چندین کشور اروپایی صاحب نفوذ سیاسی شد. شروع رشد افکار عمومی ریشه در این حقیقت داشت که دامنه واقعی توسعه تجارت برده و شرایط تهوع آور آن برای قشرهای بزرگی از مردم اروپا روشن شده بود. این امر عمدتاً در انگلیس رخ داد که از آغاز دهه ۱۷۰۰ تجارت برده را تحت سلطه خود داشت. زنان و مردان

شجاع، به تجار برده حمله میکردند، اعمال آنها را برملاء مینمودند و بر اثر فعالیت آنان مسئله برده در آلمان به بخشی از مبارزه سیاسی مبدل گشت.

۱۸۰۷ انگلیس سرانجام تجارت برده را در کشتیهای انگلیسی ممنوع اعلام نمود. نیروی دریایی انگلیس به مصادره کشتیهای حامل برده فرمان گرفته بود و در صورت برخورد به برده ای در کشتیهای انگلیسی، که معمولاً به مستعمره انگلیس سیرالئون برده میشدند، آنها را آزاد مینمود. نیروی دریایی انگلیس به کشتیهای کشورهای دیگر نیز حمله میکرد. این چرخش مهمی بود در تجارت با انسانها. در خلال دهه ۱۸۰۰ تجارت برده در آنسوی اقیانوسها بشدت کاهش یافت، اگر چه قاچاق آن قبل از آغاز دهه ۱۹۰۰ کاملاً متوقف نشد.

البته لغو برده داری با توسعه جامعه همراه شد. از سویی فعالیت مخالفان برده داری ابزار مهمی بود برای پراه انداختن ممنوعیت بر علیه آن. از سویی دیگر تغییرات در فرایند تولید در اغلب کشورهای اروپایی شیوه دیگری از نظم و ترتیب را مطالبه مینمود.

این امر عمدتاً در مورد بزرگترین کشور امپریالیستی صادق بود. کشور به یک جامعه صنعتی با نیاز به مواد خام و بازارهای بزرگ مبدل شده بود. برای صنعت انگلیس مثلث تجارت، مالکان مزارع آن و برده گان بی اهمیتتر شدند. برای صاحبان سرمایه دزدیدن انسانها، حمل آنان از روی اقیانوس و فروش آنان اهمیت خود را از دست داده بود.

مهم تهیه کالای خام برای صنایع و تولید کالاهای ارزان جهت فروش به سراسر جهان بود. اما کالاهای خام در کجا وجود داشتند؟ پاسخ به این سوال مهم برای توسعه جامعه اروپایی از قبل مشخص نبود. ما میدانیم که مهمترین کالاهای خام در سطحی گسترده در آفریقا وجود داشتند و دارند. اما این سوال پاسخ مشخصی را در آغاز دهه ۱۸۰۰ دریافت ننموده بود. آغاز کاوش در مورد داخل آفریقا ابتدا در پایان دهه ۱۷۰۰ طرح ریزی شد. انجمن بریتانیایی آفریقایی در سال ۱۷۸۸ با هدف کسب اطلاعات در مورد اینکه قاره اروپا چگونه بنظر میامد، ترویج مسیحیت، و تجارت تاسیس شد.

فعالیتهای مبلغان مسیحی نیز در آغاز دهه ۱۸۰۰ سرعت گرفت. ۱۸۰۴ جامعه مبلغان کلیسای بریتانیایی فعالیت خود را در آفریقا آغاز نمود. هر دو کاتولیکها و پروتستانها مبلغان خود را به سراسر آفریقا اعزام نمودند.

آنها در کنار سواحل آغاز کردند و در پایان دهه ۱۸۰۰ کمتر جایی بود که برای مبلغان مسیحی ناشناخته مانده باشد. در واقع بزرگترین دانش در مورد وضعیت داخلی آفریقا: مردم، منابع و مواد خام آنجا در نزد مبلغان مسیحی وجود داشت. آنها با ارائه تجربیات آفریقایی خود در اروپا، دانش خود را به سرمایه داران اروپایی اهدا نمودند. چنین اطلاعاتی بسیار با ارزش بودند.



در اواسط دهه ۱۸۰۰ ایجاد طرح‌های امپریالیستی برای اشغال مناطق آفریقا در پایتخت تمام کشور اروپایی آغاز شد. برخی از کشورهای اروپایی از در همکاری با هم درآمدند و برخی از در دشمنی. همه اینها بخاطر بدست آوردن قطعه ای از آفریقا!



«لئوپولد دوم کنگو را تصرف و بهره کشی بیرحمانه ای را آغاز نمود»

نفوذ در آفریقا در پایان دهه ۱۸۰۰ با شرکت بسیاری از کشورهای اروپایی و اشغال مناطق بزرگی آغاز شد. همه آنها برای بدست آوردن بزرگترین و بهترین قطعه فعالیت مینمودند، امری که احتمال جنگ میان کشورهای اروپایی را به خطری بر علیه تمام سرمایه گذاریهای امپریالیستی مبدل نموده بود. اقدام پادشاه لئوپولد دوم از بلژیک تعیین کننده شد.

لئوپولد دوم در کنار رودخانه کنگو تعدادی ایستگاه تجاری تهیه نموده بود. در آنزمان او منطقه بزرگی از آفریقای مرکزی، کنگو فعلی، منطقه ای ۷۵ برابر بزرگتر از کشور خودش بلژیک را بعنوان املاک شخصی خود مصادره! و آنرا ایالت کنگو آزاد نامید، کشوری آزاد از گمرکیها برای تمام حکومت‌های علاقمند اروپایی.

اشغال ایالت آزاد کنگو توسط لئوپولد دوم دیگر کشورهای امپریالیستی را منقلب نمود، در جهت ایجاد نوعی از نظم و ترتیب باید کاری انجام میشد. بهمین دلیل میان سالهای ۱۸۸۴-۸۵ صدر اعظم آلمان، بیسمارک، دولت‌های اروپایی را به کنفرانسی در برلن فراخواند. شرکت کننده گان انگیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، پرتغال، اسپانیا و پادشاه بلژیک لئوپولد دوم بودند.

در جریان کنفرانس به لئوپولد دوم حفظ ایالت آزاد کنگو بعنوان ملک شخصی اجازه داده شد، این علیرغم علاقه بسیاری از آقایان بسیار قدرتمندتر به منطقه. کنفرانس همچنین برآنشد که در مورد تقسیم آفریقا میان دولت‌های آنزمانه اروپا تصمیم گیری کند. این امر توسط استفاده از خط کش و اعلام طول و عرض جغرافیایی، بدون کمترین توجه به نژاد، ملیت، تابعیت و یا روابط جغرافیایی انجام شد. حتی امروز مرزهای بسیاری از کشورهای آفریقایی «سیاست خط کشی» از کنفرانس برلن را نشان میدهند. علاوه بر این کنفرانس به

توافق رسید که هیچ دولت اروپایی اجازه تصرف کشور جدیدی را بدون اطلاع و تایید دیگران نداشته باشد.

در نتیجه اشغال آفریقا از همه طرف آغاز شد. ارتشهای بزرگ، مدرن و مسلح به همه جا نفوذ کردند و بیرحمانه هر گونه مقاومتی را در هم شکستند. پس از چهار صد سال تجارت برده، ساختار جامعه در بسیاری نقاط ضعیف بود و برای دفاعی موفقیت آمیز در آفریقا امکانات چندانی وجود نداشت. تجارت برده تنها تحلیل عظیم از افراد جوان، توسعه و امید بزرگ به آینده نبود. آن بدلیل کاهش میزان تجارت با کالاهای آفریقایی بمعنای توقف روابط تولیدی نیز بود. تنها کالای قابل تعویض در معاملات تجاری انسانها بودند.

در آنزمان طبقه اشراف اروپا آفریقاییان را در معرض بیرحمانه ترین بهره برداریها و استبدادها قرار دادند، در نقاط بسیاری شنیعتر از دوران تجارت برده. استعمارگران تمام ملل اروپایی در این وحشیگری بدون هیچ زحمتی شرکت کردند. همه، از پیره زندهای موسفید بلژیکی، مهندسان با هوش انگلیسی، افسران جذاب و خوش عطر و بوی فرانسوی، محققان زبان شناس آلمانی با جاه طلبیهای فرهنگی، دهقانان مرد سالار پرتغالی، تا سربازان، پلیسها، کشیشان و مبلغان از سراسر کشورهای اروپایی.

بمنظور دریافت درک و بینشی کلی توسط خواننده در مورد روابط در دوران استعمار آفریقا، در اینجا به ارائه شهادتی مایلم. این مبلغ مذهبی سوئدی، ایی وی خوبلوم، است که در مورد اقامت خود در ایالت آزاد کنگو سخن میگوید. این روایتی طولانیست اما کاملا ضروری برای ارائه. به موضع خوبلوم نیز توجه کنید.

«من به سفر خود ادامه و محترمانه به تمام بومیان سلام دادم، مانند همیشه به غالب آمدن بر هراس و دستکم، بخشا، جلب اعتماد آنان نائل آمدم. برخی از جوانان بدنبال من آمدند، و هنگامیکه ما به اردوگاه رسیدیم تعداد زیادی مردم از قبل در آنجا گرد آمده بودند. تعداد بیشتری از بومیان از جستجو بدنبال لاستیک در جنگل بازگشتند. بزودی جمعیتی تقریبا صد نفری را مقابل خود داشتم. ناگهان یکی از سربازان - خود بومی اما از روستایی دیگر - پیر مردی را گرفت و او را بست و سپس رو به من کرد و گفت: من قصد دارم این مرد را بدلیل نداشتن لاستیکی با خود، بکشم.

پاسخ دادم: در اساس این قضیه به من ارتباطی ندارد و حق ندارم که مانع تو بشوم. اما آرزوی من اینست که تو اینکار را در مقابل چشمان من نکنی و بخصوص اکنون که جمعیت زیادی در اینجا جهت شنیدن سخنان خدا گرد آمده اند.

پاسخ داد: اگر ما کسانی را که بدون لاستیک میایند نکشیم، افسر ایالت آزاد ما را میکشد، بجای اینکه خودمان بمیریم، دیگران را میکشیم.

او پس از شنیدن این مطلب مانند ببری خشمگین بطرف مرد پیر هجوم برد، وی را چند قدمی بطرفی کشید و اسلحه ای بر روی گیجگاهش گذاشت و شلیک کرد، پس از آن فشنگ جدیدی در سلاح خود گذاشت و لوله آنرا بطرف جمعیت حاضر، که البته مانند کاه در مقابل باد متفرق شدند، نشانه رفت.

طی چند دقیقه همه چیز ساکت شد. جمعیت فرار کرده بود، و افراد من مانند خودم ساکت ایستاده بودند. سرباز به یک پسر کوچک، تقریباً ۹ ساله، فرمان داد که دست راست مرده را قطع کند. این مانند تعدادی از دستهای دیگر، که در گذشته به همان روش بریده شده بودند، بعنوان نشانه ای از پیروزی به کمیساریا داده میشد.»

پس زمینه جمع آوری دستهای بریده شده این است که سربازان در ازای هر فشنگ استفاده شده باید یک دست راست را به افسر ایالت آزاد تحویل میدادند. هیچ پوکه فشنگی نباید بهدر میرفت، همه آنها باید گزارش میشدند. سربازان گاهی از فشنگها جهت شکار استفاده میکردند، پس از آن دست انسان زنده ای را میبردند. بصورتی منظم هزاران پوکه فشنگ خالی همراه با همان مقدار دست راست از بدن مرده ها یا انسانهای معیوب به افسر حکومت کنگو آزاد تحویل میشدند.

اما شمار کشته شده گان با اینحال بیش از اینها بودند. چرا که سربازان بنا بر عادت کودکان را با پیستون تفنگ میکشند. ۱۹۱۹ یک کمیسیون رسمی بلژیکی به این نتیجه رسید که جمعیت در ایالت آزاد کنگو- کنگو/بلژیک پس از اشغال اروپا، ۱۸۸۴، به نصف کاهش یافته بود. کاهش یافته تا نصف در عرض ۳۵ سال! چیزی که ما از آن صحبت میکنیم دستکم ۱۰ میلیون کشته است!

سربازانی که به این اقدام مبادرت میورزیدند یک نیروی ۲۵۰۰۰ نفره بود، نیرویی متشکل از مزدوران سیاه، تحت فرمان یک گروه از افسران بلژیکی با ژنرال امیل یانسنز بعنوان فرمانده. یانسنز از بزرگان قبایل ارسال «خشنترین مردان» را مطالبه مینمود، مردانی که تحت «نظم و انضباطی دقیق و مطلق» قرار میگرفتند و طی یک دوره ۷ ساله، تحت نام، **Boula Matari**، عبارت دیگر پادشاه ما، که بر بلژیک و کنگو، دو کشور برای همیشه متحد، فرمان میراند» شست و شوی مغزی داده میشدند.

به گفته ژنرال یانسنز هدف وفادار نمودن مطلق این مردان به پادشاه و حکومت استعمارگر بود. بر اساس اظهارات وی «جهت دستیابی به این منظور از همه گونه وسیله ای بهره برداری میشد: تحصیل، فشار، رادیو، فعالیتهای اجتماعی، کنترلهای امنیتی G2، ماموران اطلاعاتی، ارتباطات بسیار موثر- ه نزدیک با سازمان جاسوسی کشور».

در خلال جنگ جهانی دوم ظلم و ستم استعماری و بهره‌کشی از مردم کنگو، که به پرداخت فعالیت‌های جنگی بلژیک ناگزیر گشتند، افزایش یافت. ما از آقای گودین که در خلال جنگ جهانی دوم وزیر مستعمراتی در دولت - ه در تبعید بلژیک در لندن بود نقل قول می‌کنیم. آقای گودین می‌گوید: «در خلال جنگ، کنگو به تامین تمام هزینه‌های دولت بلژیک در لندن، از جمله خدمات دیپلماتیک و هزینه نیروهای نظامیان در اروپا و آفریقا، در جمع مبلغی بالغ بر ۴۰ میلیون پوند، قادر گشت. به لطف امکانات کنگو دولت در تبعید - ه بلژیک در لندن در واقع هرگز نیازی به دریافت یک شلینگ یا یک دلار نداشت، و ذخائر طلای بلژیک بدون دستبرد باقی ماندند».

حوادث در ایالت آزاد کنگو پدیده‌ای مجزا نیست، آنها در دیگر متصرفات استعماری، بدون در نظر گرفتن اینکه کدام کشور اروپایی قدرت را در دست داشت معادل خود را دارند. مواضع استعمارگران را میتوان با اظهارات ژنرال آلمانی فون تروتا در مورد بزانو در آوردن مردم هررو - و ناما در جنوب غربی آفریقا، که او با دریافت ماموریت از سرمایه‌گذار آلمانی لادریتز انجام داد خلاصه نمود. فون تروتا در مورد جنگ بنیان برانداز بر علیه هررو و ناما نوشت:

«من با قبایل آفریقایی آشنایی دارم. آنها همه شبیه هم اند. آنها بچیزی بجز قدرت احترام نمی‌گذارند. نشان دادن این نیرو با ترور وحشیانه و حتی با خشونت وظیفه من بوده و هست. من قبایل شورشی را با موجی از خون و پول نابود می‌کنم. تنها توسط این روش چیز جدیدی، چیزی که ماندنیست، رشد میکند.»

## پس از ۵۰۰ سال!

۱۴۴۱ اولین اروپایی با قایق به قاره آفریقا، جنوب صحرای بزرگ آفریقا، آمد. پس از آن قاره آفریقا در معرض تغییراتی قرار گرفت که مردمش قادر به کنترل و اتخاذ تصمیم در مورد آن نبوده‌اند. مردم پنده، قومی در اصل از سواحل آنگولا، در دهه ۱۵۰۰ به فرار از چنگ پرتغالیها به خشکی در کنار رودخانه کاسایی ناگزیر گشتند. آنها در سنت داستان سرایی شان خاطره فتح پرتغالیها را حفظ نموده‌اند. «سفیدها از آنزمان تا بحال تنها فقر و جنگ و بدبختی را به ما داده‌اند». قضاوتی ساده و عادلانه در مورد بهره‌کشی اروپا از آفریقا.

اما در حال حاضر شرایط بصورت حیرت‌انگیزی تغییر نموده است. پس از ۵۰۰ سال بهره‌کشی و ظلم و ستم وضعیت برای آفریقاییان برای نبردی سرنوشت‌ساز بمنظور کسب توان تصمیم‌گیری در مورد قاره خودشان مهیا گشته است! سرمایه‌داران جهانی مایل به از دست دادن آفریقا نیستند و تمام توان خود را برای ممانعت از این توسعه اجتماعی بکار

خواهند گرفت. اما دگرگونیها نیرومند هستند. دیگر نمیتوان مبارزه آزادیبخش آفریقا را بر علیه استعمار و استعمار نو متوقف نمود.

ماریو سوزا